

هرچه در زاویه‌ها و لایه‌های عمیق باییت و بهائیت غور می‌کنم، به صحت مندرجات خاطرات «کینیاژ دالگورکی» نزدیک‌تر می‌شوم. البته متأسفانه این خاطرات دست‌کاری شده است، کاش همان متن اولیه را که «روتشتیات» دست مردم داد آن را لااقل داشتیم.

وقتی از آن به عنوان سند یاد می‌کنیم، باید برویم و آن متن اولیه را نگاه کنیم. بعد هم در زوایای تاریخ اینها دقیق شویم. بعد می‌توانیم بفهمیم این خاطرات، درست است یا نه. ولی الان صلاح نیست این را به عنوان سند ذکر کنید. متأسفانه در بعضی از آثار محققانه‌ی کنونی هم به آن استناد می‌کنند، در حالی که غلط است و انکار این خاطرات هم غلط است و به نفع بهائیت است.

زمانی که باییت شکل می‌گیرد، روس‌ها و انگلیس‌ها با همه‌ی تضاد و جنگ قدرتی که در ضدیت با تشیع دارند، در حمایت از این جریان ساختگی همراه‌اند. بعد هم تقسیم می‌شوند به ازلی‌ها که سهم انگلیس‌ها در قبرس می‌شوند و بهائی‌ها که سهم روس‌ها می‌شوند. و ما شواهد بسیار روشنی داریم در مآخذ معتبر بهائیت؛ مثل قصه‌ی حمایت دالگورکی از بهاء در قضیه‌ی ترور نافرجام ناصرالدین شاه.

«دیوید رو» یکی از اعضای بیت العدل، کتابی می‌نویسد به نام «قمیص النور». در آن‌جا می‌گوید: زمانی که بهاء را گرفتند و او را محاکمه کردند، آقای دالگورکی آمد و گفت: اگر به این فرد (بهاء) کوچک‌ترین آسیبی برسد، من در این شهر، خون به پا می‌کنم. آقای دیوید رو می‌گوید، به راحتی نمی‌شود از کنار این سخن دالگورکی گذشت. اینکه می‌گوید من خون به پا می‌کنم، یعنی تزار دنبال این قضیه است؛ این مدرک علیه شماست. ما شواهد آشکاری داریم درباره‌ی پیوند اینها. بعد هم اینها آمدند و در سال ۱۳۰۰ قمری، در اواخر حکومت ناصرالدین شاه اولین معبد و مشرق‌الاذکار را در تاریخ دنیا در عشق آباد بنا گذاشتند و بهائیان هم تابعیت روسی گرفتند با پسوند اف؛ چنانچه بها و پسرش در عراق تبعه‌ی عثمانی بودند، همه‌ی مدارک این مسائل، مستند است. روس‌ها دنبال این بودند که ایران را ببلعند، هم به خاطر خود ایران و هم به خاطر مقدمه‌ی حمله به هند.

کشورهای استعماری وقتی جایی را اشغال می‌کردند، یک نایب السلطنه در آن جا می‌گذاشتند؛ رئیس دولت هند، نایب السلطنه‌ی ملکہ‌ی انگلستان هم هست. پرتغالی‌ها هم در خلیج فارس نایب السلطنه داشتند. روس‌ها هم دنبال نایب السلطنه بودند و برداشت من این است که نایب السلطنه‌ی آنها حسین علی بہاء بود. لذا وقتی ناصرالدین شاه را ترور کردند و به نتیجه نرسیدند، تمام‌شان تارو مار شدند. آدم‌های مهم دیگری بودند اما آنها پای میرزا حسین علی بہاء ایستادند لذا او از زندان و اعدام نجات پیدا کرد و به عراق تبعید شد و برای اینکه در راه، بہاء را ترور نکنند مأمور روس رسماً ایشان را تا مرز عراق همراهی کرد.

بعدها کہ امپراطوری روس تزاری در جنگ جهانی اول فرو پاشید، انگلیس‌ها آمدند و همه چیز را به یغما بردند و اینها به دستگاہ انگلستان منتقل شدند. بعد ہم این ارث به آمریکا رسید. در تاریخ ۱۶۰ سال اخیر ایران؛ بہائیت در هر زمان با یک قدرت استعماری بودہ؛ روز اول با روسیہ، بعد ہم با انگلستان و بعد ہم با امریکا و اسرائیل پیوند داشت و الان کاملاً آثارش را در جامعہ می‌بینیم. در زمان روسیہ بانک استقراضی روسیہ در ایران رئیس مقتدری به نام «ارنس گو» دارد. او یک معاون مقتدر دارد به نام ورقا از سران بہائیت. در سفارت روسیہ خواہرزادہ‌های بہا، خاندان آہی، پدر در پدر منشی و خدمتگذارند و در کنسولگری‌های روسیہ در ایران مبلغان بزرگ بہائی حضور دارند. وقتی روس‌ها می‌روند، انگلیس‌ها می‌آیند. اولین جلوہ‌اش در توطئہ‌ی رضاخانی است.

در کودتای ۱۲۹۲ شمسی رضا خان، یکی از اعضای کودتا یکی از سران بہائیت است به نام حسن موقر بالوزی کہ از مورخین بہائیت هم هست. موقرالذولہ عضو کودتاست؛ کوتای رسمی رضاخان و عضو دولت برآمده از کودتا. حتی در سفارت انگلیس، رئیس بخش امنیتی آن عبدالحسین خان نعیمی است، ایشان رئیس اطلاعات انگلستان در ایران است. بعد کہ آمریکایی‌ها می‌آیند، در دوران سیطرہ‌ی حکومت آمریکا بر ایران و در دوران هویدا بہائیان به شکل انبوه وارد حکومت می‌شوند.

نکته آخر و راهکار:

ما بعد از انقلاب آمدم و به علت مشکلاتی که در انجمن حجتیه بود، آن را تعطیل کردیم اما انجمن با تمام مشکلاتی که داشت، با بهائیت مبارزه می کرد و پیش هم رفته بود و به تجربیات خوبی هم رسیده بود. ما آمدم سگ را بستیم اما آیا سگ هم رفت درون لانه اش؟

بهائیت با اینکه ضعیف است اما خطر بزرگی است؛ چون در یک اتوبان شش بانده که هیچ چیز هم جلوش نیست در حال حرکت است. سی سال از انقلاب می گذرد و اینها یک لحظه از فعالیت اقتصادی و سیاسی و... کم نکردند و این اواخر فعالیت آنها چند برابر هم شده. و ما جایی را جایگزین انجمن نکردیم و این کارهای پراکنده در حد کارهای علمی است.

باید گروهی مردمی و سازمان یافته و تشکیلاتی در اینها نفوذ بکند و اطلاعات روز را کسب کند و از یک طرف نیرو تربیت بکند و در مرحله عمل با اینها درگیر شود. الان نظر شخص مقام معظم رهبری این است. ایشان از ابتدا نسبت به انجمن دیدگاه منفی نداشتند. در انجمن افراد ضد انقلاب هست و باید به حساب اینها رسید اما در اینها افراد زیادی هستند که ما می توانیم به نفع نظام از آنها استفاده بکنیم؛ آقای خزعلی همین نظر را دارند.

ما باید تابع نظر رهبر باشیم برای حفظ مصالح انقلاب

دو کار باید بشود:

۱- یکی درون نظام که یکی از اهداف اینها نفوذ در نظام است. باید درون نظام مرکزی باشد که هم کار اینها را رصد کند و هم علیه اینها برنامه ریزی بکند نظام مقابله هم باید جامع و مدبرانه باشد که بهترین جا هم شورای امنیت است. در سالهای گذشته سرمایه داران بهائی وامهای کلانی گرفتند؛ ما به دست خودمان به خودمان ضربه می زنیم.

۲- گروهی مستقل و مردمی علیه اینها تشکیل شود که اگر با توجه به حقوق بشر

چیزی گفتند؛ بگوئیم اینها مردم اند و مردم هم دارند از حقوق خودشان دفاع می کنند و تا کار به این جا نرسد، ما هنوز به مرحله ی صفر مبارزه با اینها نرسیده ایم این کار هنوز بعد از سی سال نشده است.

مناسبات مانکجی هاتریا با بهائیان

بهائیت و سرویس اطلاعاتی انگلستان

(ویرایش دوم با اضافات و تکمیلات)

موسی فقیه حقانی

این جانب نیز در ادامه تحقیقات خود پیرامون مانکجی هاتریا، کارگزار زبده استعمار انگلیس در ایران و کشورهای پیرامون، به نکات جدیدی راجع به او دست یافتم که به شناخت بیشتر و کامل تر وی و مأموریت هایش کمک می‌داد. خوشوقتم که اکنون با ارائه ویرایشی جدید از مقاله «مناسبت مانکجی هاتریا با بهائیان»، پژوهشگران محترم را در جریان آخرین تحقیقات خود در این زمینه قرار می‌دهم.

مانکجی در خدمت ارتش استعماری انگلستان

مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریا سال ۱۸۱۳ م/ ۱۳۲۸ ق در یکی از بخش‌های بندر «سورات» هند به دنیا آمد. در اواخر قرن شانزدهم گجرات توسط اکبر شاه ضمیمه قلمرو مغولان هندوستان شده و بندر سورات مرکز معتبر و مهمی برای تجارت با غرب شد.^۱ ادعا می‌شود اجدادش از زرتشتیانی بودند که در زمان صفویه از ایران به هند مهاجرت کردند. پارسیان هند در زمان ترکنازی استعمارگران پرتغالی

۱. کای بار، دیانت زرتشتی (مجموعه سه مقاله) ص ۱۴۰.

در منطقه به همکاری با آنها پرداختند. با تسلط انگلستان بر هند پارسیان اولین گروهی بودند که با آنها همکاری کردند. پدر مانکجی نیز جزء کارکنان دولت انگلیس در سورات بود. با انتقال فعالیتهای انگلیسی‌ها از سورات به بمبئی، پدر او به بمبئی رفته در آنجا اقامت گزید.^۱

مانکجی در جوانی وارد خدمات دولتی و نظامی شد و ظاهراً پیشکاری برخی از تجار را به عهده گرفت و به نقاط مختلف هند سفر کرد. منابع طرفدار وی معمولاً از ذکر روشن و شفاف مشاغل و مأموریت‌هایش طفره می‌روند، بویژه شغل صندوقداری او در ارتش هند بریتانیا و مأموریت‌هایش در هند و افغانستان یا مطرح نمی‌شود و یا به شکلی مبهم از کنار آن می‌گذرند. همچنین نقشش به عنوان یک نیروی اطلاعاتی کتمان می‌شود. در ۱۵ سالگی (۱۸۲۸/۱۲۴۴) همراه وزیر مختار انگلیس روانه سند هندوستان شد. شغل و منصبش در این سفر تحویل‌داری نقدی پول دولت بود که باید به مصارف قشون می‌رسید. به عبارت روشنتر او صندوقدار قشون استعماری انگلیس در سند بود.^۲ با پایان این مأموریت به بمبئی بازگشت و سه سال در کج‌بوج همراه سر جانکین، فرمانده جنگی انگلیسی و سر هنری پاتینجر بود. ۱۲۵۴ ق با قشون انگلیس به قصد تسخیر کابل حرکت و به همراه بخش مالی تدارکاتی آن در نگرته مستقر شد. در این مأموریت جنگی - اطلاعاتی، مبلغ ۲۵۰ میلیون طلا و نقره مسکوک و غیر مسکوک در اختیار مانکجی بود.^۳ این مأموریت نیز سه سال طول کشید. این لشگر کشی به بهانه آمدن محمد شاه به هرات صورت گرفت ولی در اصل هدف انگلیسی‌ها تصرف سرزمین سند، اشغال افغانستان و مسلح نمودن ممالک آسیای مرکزی علیه دولت ایران بود. این قشون چهل هزار نفره قندهار و غزنه را تصرف و به همراه شاه شجاع الملک که موضعی ضد ایرانی داشت

۱. رشید شهمردان، تاریخ زرتشتیان، تهران، سازمان انتشارات فروهر، ۱۳۶۳، ص ۶۱۸ و جهانگیر اشیدری، تاریخ پهلوی و زرتشتیان، تهران، انتشارات هوخ، ۲۵۳۵، ص ۴۲۵-۴۲۶ و پارسی نامه، فروهر، س ۱۰، ص ۱۶-۲۲.

۲. رشید شهمردان، تاریخ زرتشتیان، ص ۶۱۹.

۳. همان، ص ۶۲۲.

وارد کابل شد. شاه شجاع به یاری پول و نیروهای انگلیسی به پادشاهی افغانستان رسید. اما امور لشگری و کشوری بدست خود انگلیسی‌ها اداره می‌شد. در جریان این لشکر کشی انگلیسی‌ها صندوق‌های طلا را برای جلب نظر افغان‌ها بدون شمارش در تمام افغانستان پخش کردند.^۱

مانکجی در جنگهای ۱۲۶۱ بین انگلیسی‌ها و افغانه و تسخیر سند، به سند رفت و هفت سال در آنجا و فیروز پور ماند.^۲ منابع، از کم و کیف کارهای او در این دوران چیزی نمی‌نویسند. ظاهراً مانکجی به عنوان یک عنصر اطلاعاتی در این مناطق اشغالی بسر می‌برده است و کماکان وظیفه صندوقداری و توزیع پول بین عوامل انگلیس و افراد مورد نظر را بر عهده داشته است. پاتینجر، دوست و همراه مانکجی، جاسوسی کار کشته بود که همچنین در خلال جنگ ایران و شورشیان افغان در ۱۲۵۴ ق/ ۱۸۳۸م در راستای منافع استعماری انگلستان فعالیت داشت. با مروری به فعالیتهای او، با کار این گروه که مانکجی هم عضو آن محسوب می‌شد، آشنا می‌شویم.

پاتینجر برای اولین بار در حوالی مارس ۱۸۱۰ م طی یک ماموریت اطلاعاتی به ایران آمد. ماجرا از این قرار بود که سرجان ملکم تهدید ناپلئون مبنی بر تصرف هند بریتانیا را بسیار جدی گرفته بود و برای جلوگیری از وقوع این امر همت خود را مصروف شناخت راههایی نمود که امکان دسترسی و حمله رقبا به هند را فراهم می‌کرد لذا انگلیسی‌ها متوجه ایران شدند. آنها می‌خواستند مطمئن شوند «که آیا یک ارتش اروپایی می‌تواند از سواحل جنوب ایران به هند نفوذ کند». برای کسب اطلاع در این زمینه او پی‌گرات را مامور شناسایی سواحل مکران کرد و وی به چابهار و بندر عباس سفر نموده و اطلاعات لازم را کسب کرد. سپس در ۱۸۱۰ دو افسر کمپانی هند شرقی به نام‌های چارلز کریستی و سروان هنری پاتینجر را روانه همین مناطق نمود. آن دو به بلوچستان آمده و بطور مجزا ماموریت خود را دنبال کردند. پاتینجر به عنوان یک سیاح به گشت و گذار در بلوچستان پرداخت و

۱. محمود، محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، تهران، اقبال، ۱۳۴۴، ج ۱، ص ۳۸۹-۳۹۰.

۲. همان، ص ۶۲۲.

اطلاعات زیادی درباره قبایل منطقه جمع آوری کرد. پاتینجر خاطرات خود را از این ماموریت تحت عنوان «سفر در بلوچستان و سند» در ۱۸۱۶ منتشر کرد. وی در این کتاب به طرز زنده‌ای درباره ایرانیان به قلم‌فرسایی پرداخته و ایران را به صورت «منبع اصلی تمام گونه‌های استبداد، بی‌عدالتی، باجگیری و رسوایی که می‌تواند طبیعت بشری را آلوده سازد» توصیف کرده است.^۱

پاتینجر در هیئت یک مولوی و با لباس روحانی به هرات رفته و خود را مولوی هندی معرفی و در هرات به تدریس و در مسجد هرات به پیش‌نمازی مشغول شد و اهالی را علیه ایران تحریک می‌نمود... وانمود می‌کرد که از الهامات روحانی مستفیض و مطلع می‌شود و بر همین پایه اطلاعات قشون ایران را به کامران میرزا (مخالف دولت ایران) می‌داد و ضمن دادن مشاوره به او با پرداخت وجه [که صندوقدار آن مانکچی بود] او را وادار به تهیه لوازم جنگ نموده به کمک دولت انگلستان مستظهر می‌ساخت.^۲

در جریان محاصره هرات در دوره محمدشاه (ق ۱۲۵۴-۱۸۳۸) پاتینجر که لباس روحانی پوشیده بود نزد کامران میرزا رفت و او را از تسلیم شدن بازداشت و مطمئن کرد که دولت انگلیس به ایران اعلان جنگ خواهد داد. نیز متعهد شد که تا هفت ماه قشون ایران را از دور هرات پراکنده سازد. او در هرات شروع به پرداخت وجه کرد و مبالغ گزافی پرداخت و موجب شد اهالی قلعه بیشتر مقاومت کنند.^۳ مستر مک‌نیل، سفیر انگلستان در ایران، نیز در ارتباط عمیق با پاتینجر، اطلاعات اردوی ایران را برای او می‌فرستاد. در جنگ ۱۲۵۷ ق انگلیس با افغانه، او جایگزین مکانتن (سرویلیام مکنوتن) فرمانده مقتول انگلیس در کابل شد و با پیمان صلحی که با افغانه منعقد کرد سعی کرد قشون انگلیسی را از افغان نجات داده و بیرون بکشد. او در

۱. سر دنیس رایت، نقش انگلیس در ایران، ترجمه فرامرز فرامرزی، تهران، فرخی، ۱۳۶۱، ص ۲۳۰-۲۳۱ و ۲۳۷.

۲. سید مهدی فرخ، تاریخ سیاسی افغانستان، تهران، احسانی، ۱۳۷۱، ص ۱۶۶. و ملا فیض محمد کاتب هزاره، سراج التواریخ، تهران، موسسه تحقیقات و انتشارات بلخ، ۱۳۷۲، ج ۱ و ۲، ص ۱۸۱-۱۸۲.

۳. سید مهدی فرخ، همان، ص ۱۷۱. و ملا فیض محمد کاتب هزاره، همان، ص ۱۸۳-۱۸۴.